

کاوشی در فرانظریه‌های علوم اجتماعی و انسانی؛ ملزومات رفتن به سوی فرانظریه‌ورزی اسلامی

ابراهیم فیاض

محسن بدره

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۰۹/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۱۱/۲۵

چکیده

نظریه‌ها در علوم اجتماعی و انسانی بی‌طرف نیستند و با مطالعه آن‌ها و کاوش مباحثی مختلف ماقبل نظری که بر آن استواراند، می‌توان به فرانظریه‌های آن‌ها پی برد. فرانظریه شاکله‌ای مشتمل بر مؤلفه‌های فرانظری است که همان پیش‌فرض‌های ماقبل نظری هستند. پیش‌فرض‌های فرانظری اغلب پنهان‌اند و با فرانظریه‌ورزی و مطالعه نظریه‌ها که خود منجر به معرفتی درجه دوم می‌شود، آشکار می‌شوند. فرانظریه‌ورزان از پیش‌فرض‌های فرانظری مختلفی یاد می‌کنند که می‌توان در مجموع آن‌ها را این‌گونه نام برد: پیش‌فرض‌های فراطبیعی، جهان‌شناختی، منطقی، هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، روش‌شناختی، ارزش‌شناختی، رویه‌شناختی، علت‌شناختی، اخلاقی، و زیبایی‌شناختی. فرانظریه‌ورزان همچنین، با توجه به اختلاف میان نظریه‌پردازان در پیش‌فرض‌های مذکور و به‌طور کلی، با توجه به نحله‌ها و جهت‌گیری‌های فلسفی شاخص و نافذ در علوم، از چند فرانظریه اصلی نام برده‌اند که می‌توان آن‌ها را این‌گونه برشمرد: فرانظریه‌های اثبات‌گرایی، پسامدرنیسم، واقع‌گرایی انتقادی، هرمنوتیک و فرانظریه انتقادی. هر فرانظریه، فرانظریه‌ورزی خاص خود را نیز دارد؛ یعنی درباره جنبه‌های روشی که برای ساختن و پیدا کردن فرانظریه‌ها استفاده می‌شود نیز موضع خاص خود را دارد. این مقاله فرانظریه‌ورزی را به‌مثابه راهی به سوی نظریه‌های دینی در علوم اجتماعی و انسانی از رهگذر یافتن فرانظریه(های) اسلامی این علوم مطرح می‌کند.

واژگان کلیدی

فرانظریه، فلسفه علوم اجتماعی، فلسفه علوم انسانی، فرانظریه اثبات‌گرا، فرانظریه پسامدرن، فرانظریه واقع‌گرایی انتقادی، فرانظریه انتقادی، فرانظریه اسلامی

مقدمه

شک در بی‌طرفی نظریه‌های علمی و عینیت محض آن‌ها نقطه‌ای است که این نوشتار از آنجا شروع می‌کند؛ آیا نظریه‌های علمی هیچ نسبتی با اجتماع و زمانه‌ای که در آن تولید شده‌اند، ندارند؟ آیا از پس‌زمینه‌های متنوع و پیچیده فکری نظریه‌پردازان مستقل‌اند و مبانی فلسفی نظریه‌پردازان که شامل ابعاد هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و... جهان‌بینی آن‌ها می‌شود، در آن‌ها دخیل نیست؟ اگر پاسخ مثبت است، سازوکار دخالت و ورود این مبانی فلسفی به نظریه‌ها کدام است و چه واسطه‌ای را می‌توان میان جهان‌پدیداری یک نظریه‌پرداز و نظریه او قرار داد و مفهوم‌پردازی کرد؟

این سؤالات، تازه و جدید نیستند و هرکدام نیز پاسخ واحد و مشخصی ندارند. اما به‌طور کلی گروهی از نحله‌های فلسفی را می‌توان به‌عنوان منتقد و ناباور نسبت به بی‌طرفی و عینیت محض نظریه‌های علمی یاد کرد که صرف‌نظر از ریشه‌هایی که در مکاتب فلسفی سده‌های پیشین دارند، شامل جریان‌هایی مانند جامعه‌شناسی معرفت، فلسفه علم، پسامدرنیسم برخی از نحله‌های فلسفه علوم اجتماعی به‌طور خاص و... می‌شوند. در هرکدام از این حوزه‌ها برای کلیت عناصر معرفتی پیش از نظریه که در نظریه دخیل می‌شوند، از اصطلاحات مختلفی مانند منظر یا پرسپکتیو، پارادایم (سرمشق) و... استفاده می‌شود. اما در این میان و در ادبیات کسانی که متوجه امکان اتخاذ پیش‌فرض‌های مختلف و جایگزین توسط نظریه‌پرداز هستند، اصطلاح فرانظریه^۱ و پیش‌فرض‌های فرانظری^۲ نیز معمول است و گاه برای عمل فرانظریه‌ورزی یا پردازش فرانظری مطالعات درجه اول، که خود به معرفتی درجه دوم منجر می‌شود، عنوان فرامطالعه نیز اطلاق می‌شود. به‌طور مختصر فرانظریه را می‌توان مبانی معرفتی ماقبل از هر نظریه دانست که نظریه بر آن بنا شده است و پیش‌فرض‌های فرانظری نیز مؤلفه‌های این فرانظریه هستند که انواع و تعداد آن‌ها در میان همه دانشمندان مورد اتفاق نیست اما برخی از آن‌ها مانند پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی و وجودشناختی معمولاً میان همه مشترک است. فرانظریه نیز با وجود مابه‌الاشتراک معنایی که در میان استعمال‌کنندگان آن وجود دارد، دارای تعاریفی متعدد می‌تواند باشد که شاید بتوان گفت این اختلاف

تعاریف جنبه‌ها و سطوح دخالت آن را بیشتر روشن می‌کند. در ادامه، تعاریفی از فرانظریه و انواع پیش‌فرض‌های فرانظری می‌آید. در این ضمن مقایسه‌ای نیز میان فرانظریه و پارادایم صورت می‌گیرد و سپس، فرانظریه‌های غالب علوم انسانی و اجتماعی مورد بحث واقع می‌شوند.

۱. فرانظریه

پیشوند «meta» بر «پس از» «درباره» و «ورای» دلالت دارد و اغلب برای مطالعات درجه دوم استفاده می‌شود (McMillin, 1970: cf. Ritzer, Zhao & Murphy, 2006, p.113). مطالعه درجه دوم یا فرامطالعه، مطالعه مطالعه است که در ادامه یک مطالعه می‌آید و از آن فراتر می‌رود. فرامطالعه می‌تواند دربرگیرنده نظارت مستمر بر مطالعات درجه اول توسط خود مطالعه‌کننده از طریق آزمون و هدایت باشد. همچنین می‌تواند توسط دیگری که علاقه‌مند به مطالعه مطالعه یا گروهی از مطالعات باشد، انجام پذیرد (Ritzer, Zhao & Murphy, 2006, p.113).

فرانظریه را می‌توان به‌عنوان فلسفه نظریه به شمار آورد. مجموعه‌ای اساسی از عقاید در پیوند با اینکه چگونه پدیده‌های مورد نظر در یک حوزه خاص باید مورد تفکر واقع شده و درباره آن‌ها پژوهش صورت بگیرد. مفهوم فرانظریه به مقدار زیادی با اصطلاح «پارادایم» که در آن «تامس کوهن» (۱۹۹۶) درک جدیدی از علم ارائه کرده است، همپوشانی دارد.... «کوهن» یک پارادایم را به‌عنوان فرانظریه، نظریه، روش‌شناسی و ترکیبی از تمامی این ویژگی‌ها در یک رشته یا حوزه تخصصی، مورد توجه قرار داده است. بنابراین، پارادایم معنای گسترده‌تری نسبت به فرانظریه دارد. در عین حال، فرانظریه هسته اصلی هر پارادایم، و معرف پارادایم در بسیاری از معانی آن است.

آن‌گونه که «کوهن» ابراز می‌دارد، در اغلب علوم طبیعی در تمام ادوار، تنها یک پارادایم غالب وجود دارد که پژوهشگران آن را می‌پذیرند و سؤال‌های پژوهش را به‌وسیله آن ارزشیابی می‌کنند. فرانظریه، با ماهیت پژوهش و روش‌های مطلوب هر حوزه در آن پارادایم سروکار دارد. به هر حال، در علوم اجتماعی، داشتن یک پارادایم کلی برای هر حوزه معمول است و حوزه‌های علاقه را در آن رشته توصیف می‌کند

(برای مثال، عملکردهای ذهن برای روان‌شناسان) اما بیشتر از یک فرانظریه یا فلسفه پژوهش، به‌منظور جذب پژوهشگران در درون این حوزه با هم رقابت می‌کنند؛ برای مثال، در مورد روان‌شناسی، در فاصله سال‌های دهه ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰، بین فرانظریه قدیمی‌تر رفتارگرایی در مطالعه روان‌شناسی، و رویکرد جدیدتر پردازش اطلاعات، شکافی وجود داشت. با به وجود آمدن رویکرد بعدی که با عنوان جدید «علم‌شناختی» معروف شد، این شکاف عمیق‌تر گردید. در خلال ده تا پانزده سال گذشته، فرانظریه دیگری به نام «روان‌شناسی تکاملی»، رویکرد پردازش اطلاعات را به چالش کشیده است (مبتنی بر نظر کوهن و پیروان او) در علوم پایه معمولاً یک پارادایم جدید، در حوزه مربوط انقلاب و دگرگونی ایجاد می‌کند. به همین دلیل، یک پارادایم جدید همه یافته‌های پیشین را پیرامون یک فرانظریه هسته، دوباره شکل می‌دهد و بدنه نتایج پژوهش‌ها را از نو بازسازی می‌کند. در علوم اجتماعی، فرانظریه‌های زیادی ممکن است همچنان در کنار هم به پیش بروند. گاهی اوقات یک فرانظریه به‌سادگی از بین می‌رود و برای زمانی دیگر ممکن است دوباره رشد کند و تحول پیدا کند و دوباره علائق پژوهشگران را برانگیزد (جی بیتس، ۱۳۸۷، صص ۲۷۵-۲۹۷).

در یک تقسیم‌بندی می‌توانیم سطوح تفکر نظری از مبانی فلسفی تا کاربرد پژوهشی را این‌گونه تقسیم کنیم که ابتدا مؤلفه‌های فرانظری و به‌طور کلی فرانظریه، سپس نظریه‌های سطح میانی، آنگاه فرضیه‌ها و دست‌آخر پیش‌بینی‌های خاص قرار دارند. دانشمندان نوعاً هنگامی که نظریه‌ها را می‌سازند و یا ارزیابی می‌کنند، بر پیش‌فرض‌های فرانظری (اگرچه معمولاً غیرواضح) تکیه دارند. پیش‌فرض‌های فرانظری چگونگی تولید، توسعه و آزمودن نظریه‌های سطح میانی و فرضیه‌ها و پیش‌بینی‌های مشتق‌شده از آن‌ها را شکل می‌دهند. این پیش‌فرض‌های بنیادین اغلب مستقیماً پس از اینکه بنیان گذاشته می‌شوند، آزمون نمی‌شوند. در عوض آن‌ها به‌مثابه نقطه شروعی برای نظریه و تحقیق بیشتر استفاده می‌شوند؛ (برای مثال) قوانین حرکت نیوتون، فرانظریه‌ای را برای مکانیک کلاسیک و اصول سازگاری از طریق انتخاب طبیعی، فرانظریه‌ای را برای زیست‌شناسی تشکیل می‌دهند. یک فرانظریه مانند نقشه‌ای از یک حوزه چالش‌برانگیز عمل می‌کند. این فرانظریه با پیشنهاد اینکه کدام مؤلفه‌ها هماهنگ و

کدام مؤلفه‌ها ناهماهنگ با منطق مرکزی آن هستند، هم نقاط برجسته و هم مرزهای آن حوزه را مشخص می‌کند. فرانزیه‌ها از این طریق گروهی از توصیه‌های روش‌شناختی را فراهم می‌کنند که طبق نظر لاکاتوش هم شامل توصیه‌های مثبت و هم توصیه‌های منفی می‌شود. «برخی از این توصیه‌ها یا دستورالعمل‌های اکتشاف به ما می‌گویند که باید کدام مسیر را تعقیب کنیم (توصیه‌های مثبت) و برخی می‌گویند که کدام مسیر را باید تعقیب نکنیم (توصیه‌های منفی)» (Gallagher, Nelson & Lakatos, 1970, p.47; cf. Weiner, 2003, p.3) فرانزیه در دستان یک محقق ماهر «یک راهنماست و از انواع خطاهای قطعی جلوگیری می‌کند، توصیفات و مشاهدات قطعی را مورد سوءظن قرار می‌دهد، برخی از خطوط پژوهشی را برای پیروی کردن پیشنهاد می‌دهد و معیاری برای تشخیص مشاهدات مهم و معنادار درباره پدیده‌های طبیعی است». (Lloyd, 1979, p.18: cf. Gallagher; Nelson & Weiner 2003, p.3) هم تلفیق می‌کند و به نتایج تجربی طیفی از برنامه‌های پژوهشی مختلف مبتنی بر نظریه اجازه می‌دهد تا در یک چارچوب نظری گسترده‌تر توضیح داده شوند. این امر انباشت نظام‌مند دانش و نیز پیش رفتن به سوی تصویر منسجم بزرگ‌تری را تسهیل می‌کند. (Ellis & Ketelaar, 2000, pp.56-68: cf. Gallagher; Nelson & Weiner, 2003, p.3)

فرانزیه را می‌توان به‌مثابه «چیزی که ورا یا بیرون از نظریه واقعی، تحقیق تجربی یا عمل انسانی قرار می‌گیرد» (Fleetwood and Ackroyd, 2004; cf. Sousa, 2010, p.1) تعریف کرد. با وجود تقدم (ناپیدای) فرانزیه در پژوهش تحلیلی و تجربی، بحث‌های فرانزیه به‌ندرت در کتاب‌ها و مقالات پیدا می‌شوند. هر پژوهشی به‌نحوی اجتناب‌ناپذیر بر روی یک هستی‌شناسی (جهان چگونه است)، معرفت‌شناسی (چگونه نسبت به جهان معرفت حاصل می‌شود)، روش‌شناسی (در تحقیق چه روش‌هایی باید استفاده شوند؟) و علت‌شناسی (علل بنیانی جهان کدام‌اند؟) است. همه پژوهشگران به انحای گوناگون دارای این پیش‌فرض‌ها هستند؛ از این‌رو، یک فرانزیه متمایز یا فلسفه علم متمایز را دارند (Sousa, 2010, p.1).

یک فرانزیه شیوه روشنی برای پاسخ به سؤالاتی در این رابطه است که نظریه چیست؟ نظریه‌ها چگونه ساخته می‌شوند؟ چگونه مورد استفاده قرار می‌گیرند؟ چگونه

می‌توان یک نظریه معتبرتر را از یک نظریه با اعتبار کمتر متمایز کرد؟ اهداف نظریه‌پردازی چیست؟ و چگونه می‌توانیم یک نظریه بهتر و قوی‌تر را مطرح کنیم؟ فرانظریه نظریه نظریه است (Craig & Muller, 2007, p.55).

پیش‌فرض‌های فرانظری گسترده‌تر و عام‌تر از نظریه‌ها هستند. آن‌ها پیش‌فرض‌هایی آگاهانه یا ناآگاهانه در پس یک کار نظری، تجربی یا کاربردی هستند. پیش‌فرض‌های فرانظری به دیدگاه‌های فلسفی متصل هستند و اغلب بخش‌هایی از روندهای میان‌رشته‌ای هستند که می‌توانند با روح زمانه^۳ پیوند داشته و از آن متأثر باشند (HJØrland, 1998).

فرانظریه را نباید با نظریه‌های بنیادی که هرکس معمولاً در تحقیق به کار می‌بندد و طرح می‌ریزد، اشتباه کرد- اگرچه هر فرانظریه‌ای بر اندازه اقتباس و یا آفرینش نظریه بنیادی توسط دانشوران یا محققان تأثیر می‌گذارد. رابطه میان فرانظریه و نظریه به عوض آنکه سفت و محکم باشد، رابطه سستی است (Susa, 2010, p.9: cf. Sayer, 2004). داشتن یک فرانظریه درست لزوماً به یک نظریه درست یا چالش‌ناپذیر نمی‌انجامد؛ با این حال، بسیار نامحتمل است که با یک فرانظریه نادرست به یک نظریه درست دست یافت. هم نظریه‌ها و هم فرانظریه‌ها تغییر می‌کنند (Susa, 2010, p.9). نکته حائز اهمیت دیگر توجه به تفاوت میان فرانظریه و فرانظریه‌ورزی^۴ است. اگر به‌طور کلی هر رویکرد متمایز فلسفی به علم را یک فرانظریه به حساب بیاوریم، هرکدام از این رویکردها علاوه بر این که خود فرانظریه هستند، فرانظریه‌ورزی خاص خود را نیز دارند.

۲-۱. پیش‌فرض‌های فرانظری

چنانچه گفته شد، همه فرانظریه‌ورزها همیشه از تعداد مشخصی مؤلفه و پیش‌فرض فرانظری صحبت نمی‌کنند. به‌طور کلی و اگر بخواهیم طیف وسیع‌تری از مطالعات فرانظری را در نظر بگیریم، پیش‌فرض‌های فرانظری شامل پیش‌فرض‌های فراطبیعی^۵، جهان‌شناختی^۶، منطقی^۷، هستی‌شناختی^۸، معرفت‌شناختی^۹، روش‌شناختی^{۱۰}، (روش‌ها و فنونی که برای مطالعه جهان به کار گرفته می‌شوند و طبعاً همراه با تأملات فلسفی در باب مبانی آن‌ها)، ارزش‌شناختی^{۱۱}، رویه‌شناختی^{۱۲}، علت‌شناختی^{۱۳} (در این رابطه با

علت‌هایی که مبنای جهان قرار گرفته‌اند)، اخلاقی^{۱۴} و زیبایی‌شناختی^{۱۵} هستند. همان‌طور که به ذهن متبادر می‌شود، برخی از این موارد می‌توانند متداخل باشند، ولی علت نام بردن از همه آن‌ها در کنار هم، استعمال آن‌ها در ادبیات مطالعات فرانزیه‌ی است، هرچند بسیار کم استفاده شده باشند. همچنین در این شمار می‌توان از پیش‌فرض‌های دیگری مانند انسان‌شناختی^{۱۶} نام برد که مراد از آن نوعی از انسان‌شناسی فلسفی^{۱۷} (یا فلسفه انسان^{۱۸}) است که توسط نظریه‌پرداز گردن نهاده شده و در نظریه‌ای که او در حوزه علوم انسانی و اجتماعی ساخته و پرداخته، متجلی شده است. اکنون به معرفی گونه‌های مذکور از پیش‌فرض‌های فرا نظری می‌پردازیم. برای این منظور همراه با تعریفی از پیش‌فرض مورد نظر، سؤالاتی ذکر می‌شوند که پاسخ‌های آن‌ها مثال‌هایی از آن نوع پیش‌فرض خواهند بود.

پیش‌فرض‌های فراطبیعی: سؤالاتی مربوط به آنچه که ورای طبیعت واقع می‌شود، همین‌طور سؤال از هستی‌ورای تجربه، مانند آیا خداوند وجود دارد؟ معنای زندگی چیست؟ آیا پس از مرگ زندگی وجود دارد؟ و....

پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی: شاخه‌ای از مابعدالطبیعه مربوط به ماهیت ذاتی بودن، و اشکال متفاوت واقعیت در طبیعت و عوالم اجتماعی؛ هر نظریه اجتماعی یک هستی‌شناسی اجتماعی را پیش‌فرض می‌گیرد، یعنی مفهومی از انواع مختلف اشیایی که واقعیت اجتماعی را برمی‌سازند. سؤالات مربوط به این مؤلفه از این قبیل‌اند: تفاوت‌های هستی‌شناختی میان «موضوعات» علم اجتماعی با علوم زیستی و طبیعی چیست؟ تفاوت میان «بودن در خود» و «بودن برای خود» چیست؟ پیش‌فرض هستی‌شناختی مارکس درباره‌ی ماهیت انسان در نظریه از خودبیگانگی مارکس چیست؟

پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی: نظریه‌ای درباره‌ی معیارهای مرزبندی میان معرفت «علمی» و «غیرعلمی»؛ هر روش‌شناسی یک نظریه معرفت‌شناختی را پیش‌فرض می‌گیرد. سؤالات مربوط به مقوله معرفت‌شناختی فرانزیه از این قبیل‌اند: آیا تنجیم (پیش‌گویی با استفاده از مواقع ستارگان) یک علم به حساب می‌آید؟ پیش‌فرض‌هایی که معرفت‌شناسی‌های اثبات‌گرا و ضد اثبات‌گرا را از همدیگر متمایز می‌کنند، کدام‌اند؟

معرفت‌شناسی دورکیم («واقعیت‌های اجتماعی به مثابه اشیا») چیست و این معرفت‌شناسی چگونه فهم او از روش‌شناسی را شکل می‌دهد؟

پیش فرض‌های منطقی: مطالعه استدلال معتبر چنانچه در قیاس، استقرا و منطق غیرصوری انجام می‌پذیرد؛ منطق با مشخص کردن مغالطه‌ها یا همان استدلال‌های غلط مربوط است. سؤالات و گزاره‌های مربوط شامل مثال‌هایی از این دست است؛ صوری: منطق بازساخته یک توصیف فرضی - قیاسی^{۱۹} چیست؟ پژوهشگران کیفی اغلب ترجیح می‌دهند تا یک راهبرد قیاسی را برای تحقیق اتخاذ کنند و....

پیش فرض‌های اخلاقی: تحلیل خوب بودن یا بد بودن چیزها در چارچوب ارزش‌ها، و همچنین تحلیل آنچه که «باید» و یا «نیکوست» که باشد؛ چنین پرسش‌هایی در معنای اجتماعی‌تر خود در فلسفه سیاسی و نظریه هنجاری در تحقیق اجتماعی (برای مثال، در نقادی اجتماعی) ظاهر شده‌اند. برای مثال سؤالاتی از این قبیل را می‌توان ذکر کرد: عدالت چیست؟ ارزش‌های انقلابی فرانسوی برادری و برابری چگونه توجیه می‌شوند؟ تفاوت میان یک مفهوم منفی و مثبت از آزادی چیست؟

پیش فرض‌های زیبایی‌شناختی: شکلی از تحقیق که به طبیعت قضاوت‌ها و ساختن آن‌ها مربوط می‌شود، به‌ویژه در رابطه با ارزیابی آثار و سلیقه هنری. نمونه پرسش‌ها و گزاره‌های مربوطه: نقد هنری مرتبط با تفاوت‌های زیبایی‌شناختی میان سبک‌های کلاسیک و رمانتیک است. تفاوت‌های زیبایی‌شناختی میان گونه‌های کلاسیک، فولکلوریک و عامیانه چیست؟ (Morrow, 2010a (Accessed)).

پیش فرض‌های انسان‌شناختی: ماهیت انسان و ابعاد وجودی او کدام‌اند؟ تفاوت انسان با حیوان در چیست؟ آیا انسان در نتیجه تکامل موجودات فروتر پدید آمده است؟ چه مشخصه‌ای از ماهیت انسانی است که سبب فرهنگی بودن حیات او می‌شود؟

اندرسون (Anderson and Baym, 2004, pp.589-615: cf. Craig & Muller, 2007,) p.55) تفاوت‌هایی را که به چهار نوع از پیش فرض‌های فرانظری - که مبنای هر ادعای نظری قرار می‌گیرند - راجع‌اند، شرح داده است که در این میان دو تا از پیش فرض‌های توضیح داده (یعنی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی) با بیان متفاوتی تکرار می‌شوند:

۱. هستی‌شناسی^{۲۰}: پیش‌فرض‌هایی درباره‌ هستی مانند طبیعت افراد انسانی و اینکه ما چگونه با جهان اطراف خود ارتباط برقرار می‌کنیم؛ برای مثال، نظریه‌پردازان در این باره اختلاف نظر دارند که آیا پدیده‌هایی که ما مطالعه می‌کنیم، به‌طور عینی و مستقل از نظریه‌های ما وجود دارند یا آن‌ها تنها هنگامی که به لحاظ اجتماعی تفسیر می‌شوند (یعنی فرایندی که می‌توان تحت تأثیر نظریه‌ها قرار بگیرد؛ از آن جهت که چیزهای مورد مطالعه ما به‌طور مستقل از نظریه‌های ما وجود ندارند) وجود دارند (Craig & Muller, 2007, p.55).

۲. معرفت‌شناسی^{۲۱}: پیش‌فرض‌هایی درباره‌ معرفت، مانند اینکه دانستن چیزی به چه معناست و چگونه می‌توان مدعاهای معرفتی را اثبات کرد.

۳. رویه‌شناسی^{۲۲}: پیش‌فرض‌هایی درباره‌ کاربست نظریه مانند اینکه چگونه یک نظریه باید ساختاربندی شده و ارائه شود، سوابقی که باید ذکر شود تا ارتباط و اصالت یک نظریه محکم شود، چگونه یک نظریه باید مورد استفاده قرار گیرد و سایر انتظاراتی که در داخل جامعه علمی که مخاطب نظریه هستند، وجود دارد.

۴. ارزش‌شناسی^{۲۳}: برخی پیش‌فرض‌ها درباره‌ ارزش‌هایی که مفید بودن و ارزشمندی یک نظریه را مشخص می‌کند. یک نظریه چگونه باید در جامعه سهیم شود؟ برای مثال، انفکاک قابل توجهی میان نظریه‌پردازی علمی به‌اصطلاح، فارغ از ارزش که مقصود آن فراهم آوردن دانش عینی دقیقاً آزمون شده برای جامعه است، و نظریه‌پردازی ارزش‌محور (هنجاری) که هدف آن تکامل فرایندهای ارتباطی و اثرگذاری بر آن است، وجود دارد.

هر نظریه‌ای حتماً این پیش‌فرض‌ها را ولو به‌صورت غیرمستقیم دارد. این پیش‌فرض‌ها اغلب غیرمستقیم‌اند و از خواندن دقیق بین خطوط و درک اینکه آن‌ها چه چیزی را مفروض گرفته‌اند، به دست می‌آیند. هدف طرح فرانظریه‌ورزی منظم کردن و دفاع از یک مجموعه منسجم پیش‌فرض‌های فرانظری است تا راهنمای فرایند نظریه‌پردازی باشد. (Craig & Muller, 2007, pp.55-56)

حال پس از اینکه به وجود فرانظریه‌ها قائل شدیم و پیش‌فرض‌های فرانظری را نیز توضیح دادیم باید در پی آن باشیم تا فرانظریه‌های عمده علوم انسانی و اجتماعی را

پیدا کنیم. در این میان نگاه ویژه‌ای به جامعه‌شناسی به‌عنوان یکی از مرکزی‌ترین حوزه‌های علوم اجتماعی خواهیم داشت.

۲. فرایندهای علوم انسانی و اجتماعی

۲-۱. تعریف علوم انسانی و علوم اجتماعی

برای کاوش فرایندهای علوم انسانی و اجتماعی ابتدا باید تعریفی از این دو ارائه داده و نسبت به تفاوت‌های میان آن‌ها آگاهی حاصل کنیم؛ زیرا ممکن است با وجود اشتراکات بسیاری که این دو گروه از معارف بشری دارند و حتی بعضاً یکسان انگاشته می‌شوند، برخی تفاوت‌های موجود سبب تفاوت فرایندهای آن‌ها نیز بشود. از این رو، به این مهم می‌پردازیم.

علوم انسانی شامل آن دسته از انتظام‌های دانشگاهی است که حالات، اوضاع و عوارض انسانی را با استفاده از روش‌هایی که اصولاً تحلیلی، انتقادی و یا نظرپردازانه^۴ اند، مطالعه می‌کند، که از این طریق با رهیافت‌های اصولاً تجربی علوم اجتماعی و طبیعی متمایز می‌شود. البته این تعریف از دیدگاهی صورت پذیرفته است که در علوم اجتماعی اصالت را به پژوهش تجربی می‌دهد و گرنه در چشم‌اندازی تاریخ‌گرایانه مانند آنچه که نزد دیلتای یافت می‌شود، این دیدگاه دست‌کم در معنای هنجاری آن پذیرفته نیست. نمونه‌های چنین انتظام‌هایی ادبیات، حقوق، تاریخ، فلسفه، مذهب و هنرهای دیداری و نمایشی (شامل موسیقی) است. علاوه بر این، موضوعاتی نیز گاهی اوقات به علوم انسانی اضافه می‌شود که فناوری، انسان‌شناسی، مطالعات منطقه‌ای، مطالعات ارتباطات، مطالعات فرهنگی و زبان‌شناسی از این شمارند، اگرچه این‌ها نیز اغلب به‌عنوان علوم اجتماعی محسوب می‌شوند. علوم اجتماعی نیز شامل پژوهش دانشگاهی برای اکتشاف جنبه‌های جامعه انسانی است. این اصطلاح، عرفاً به‌عنوان اصطلاح فراگیری برای رشته‌هایی که خارج از حوزه علوم طبیعی قرار می‌گیرند، استفاده می‌شود. این گروه از علوم شامل انسان‌شناسی، باستان‌شناسی، اقتصاد، جغرافیا، زبان‌شناسی، علوم سیاسی، مطالعات بین‌الملل و گاهی روان‌شناسی نیز می‌شود. تاریخ نیز از آن دسته علوم است که در هر دو گروه جای داده می‌شود.

محتوا یا موضوع اصلی انتظام‌های علوم انسانی، متون فرهنگی (برای مثال ادبیات، هنر، فلسفه و موسیقی) است و تاریخ روایی را محور قرار می‌دهند، درحالی‌که موضوع اصلی دیسپلین‌های علوم اجتماعی جامعه (جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی یا فرهنگی) است و تاریخ اجتماعی را محور قرار می‌دهند؛ نظریه‌پردازی تجربی علوم انسانی مبتنی بر تفسیر متون (ادبی، دیداری)، تاریخ و حیات‌نامه مؤلفان است، درحالی‌که همین مبنا برای علوم اجتماعی تفسیرهای انگیزه‌ها، فرهنگ، ساختار و تبیین‌های علی از آنان است (خرد- کلان). معرفت‌شناسی علوم انسانی ضد اثبات‌گرایی است و دارای روش‌شناسی‌های هرمنوتیک (مانند نقد ادبی)، درحالی‌که این مبنا برای علوم اجتماعی اثبات‌گرایانه و ضد اثبات‌گرایانه به‌صورت توأم است و روش‌های آن کمی، کیفی، تفسیری و ساختارگرا؛ پیش‌فرض‌های هنجاری سنتی علوم انسانی، اومانیسیم و امروزه نقدهای چندفرهنگ‌گرایانه است؛ درحالی‌که همین پیش‌فرض‌ها برای علوم اجتماعی به‌طور سنتی شامل ارزش‌های روشنگری- اومانیسیم و امروزه نقدهای چندفرهنگ‌گرایانه است. برای روشن شدن مؤلفه‌های ذکرشده می‌توان جامعه‌شناسی ادبیات (از علوم اجتماعی) را با نقد ادبی (از علوم انسانی) مقایسه کرد. واحد تحلیل برای نقد ادبی (سنتی) متن ادبی به‌مثابه یک گفتمان است ولی برای جامعه‌شناسی ادبیات، متن ادبی به‌مثابه گفتمانی در جامعه است؛ تحلیل تفسیری در نقد ادبی شامل تفسیرهایی مبتنی بر مدل‌های تفسیری (سبک‌ها، گونه‌های ادبی، جنسیت، روان‌کاوی و غیره) است و در جامعه‌شناسی ادبیات مبتنی بر تحلیل تفسیری متن به‌مثابه گفتمانی در رابطه با تولید، انتشار و استقبال آثار ادبی از آن است (Morrow, 2010b (Accessed)).

در هر صورت، احتمالاً پس از بررسی اختلافات موجود در مورد تعریف و تحدید علوم انسانی و اجتماعی و مشخص کردن انواع آن، به این نتیجه می‌رسیم که این مسئله تا اندازه زیادی اعتباری و قراردادی است و بستگی به موضع فرانظری و به‌خصوص روش‌شناختی تعریف‌کننده دارد. اما آنچه که می‌تواند مبنایی برای شروع بررسی فرانظر به‌های علوم انسانی و اجتماعی باشد، اشتراکی است که در تمایز آن‌ها از علوم طبیعی نهفته است که البته موضع روش‌شناسی‌های مختلف نیز در این باره تفاوت‌هایی دارد. اما در هر صورت موضوع این دو دسته از علوم، انسان و مظاهر فردی و اجتماعی

اوست؛ فارغ از اینکه روش تحلیلی و نظری به کار گرفته شود یا تجربی. و همین تفاوت موضوع با علوم طبیعی است که اهمیت کاوش فرانتزیه‌ها را چندین برابر می‌کند. علت امر این است که در این انواع از معرفت بشری، به علت درجه شدت اعتباری و قراردادی بودن، انواع پیش‌فرض‌های هر نظریه‌پرداز به‌مثابه یک دستگاه اصل موضوعی عمل می‌کند که نتایج حاصل از قیاس‌ها و استدلال‌هایی که در این دستگاه صورت می‌گیرد، کاملاً بسته به این است که این دستگاه از کدام اصول موضوعه تشکیل شده باشد؛ آن هم اصول موضوعه‌ای که بر خلاف دستگاه‌های اصل موضوعی در دانش‌هایی مانند هندسه، مصرح نشده‌اند و این هنر فرانتزیه‌ورزان است که آن‌ها را استخراج کنند. با این پیش‌درآمد وارد بحث از فرانتزیه‌های علوم انسانی و اجتماعی می‌شویم.

۲-۲. بیان فرانتزیه‌ها

تقسیم‌بندی‌های مختلفی از فرانتزیه‌ها وجود دارد. برخی معتقدند «دانشوران و پژوهشگران اجتماعی اغلب ولی به‌طور ضمنی یکی از سه فرانتزیه (مانعة‌الجمع) اثبات‌گرایی، پسامدرنیسم و واقع‌گرایی انتقادی^{۲۵} را اتخاذ می‌کنند (Susa, 2010, p.2). برخی دیگر نیز فرانتزیه‌های هرمنوتیک (Christopher, Richardson, 2005; Fleetwood, 2005) و انتقادی^{۲۶} را نیز در شمار فرانتزیه‌های اساسی قرار داده‌اند. (Ritzer; Zhao & Murphy, 2006, p.116; Christopher, Richardson & Christopher, 2003, p.3) در اینجا به‌طور کلی پنج فرانتزیه اساسی مذکور یعنی اثبات‌گرا، پسامدرن، واقع‌گرا، هرمنوتیک و انتقادی را در علوم اجتماعی بحث خواهیم کرد. مطالبی که در پی خواهد آمد، حاصل بررسی بحث‌های فرانتزیه‌ها در حوزه‌های مختلفی مانند (عنوان کلی) فرانتزیه‌ها در پژوهش، علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی (به‌طور خاص)، روان‌شناسی و مدیریت است. شایان ذکر است که این بحث‌ها در منابع بررسی شده بعضاً به‌عنوان مقدمه‌ای برای فرانتزیه‌ورزی در رشته‌های مذکور آمده است که در صورت لزوم به آن‌ها اشاره خواهد شد. در میان ارجاعاتی که پس از این و در بیان فرانتزیه‌ها می‌آیند، نام جورج ریتزر بیش از همه دیده می‌شود؛ به این علت که

ریتزر از پیشگامان فرانزیه‌ورزی در جامعه‌شناسی، و فرانزیه نیز از عناصر اصلی کارنامه او در این رشته است. ریتزر تحت تأثیر کتاب توماس کوهن با نام «ساختار انقلاب‌های علمی» (۱۹۶۲)، مدتی طولانی این دیدگاه را ترویج کرده است که نظریه اجتماعی با توجه نظام‌مند، تطبیقی و عمیق به ساختارهای مفهومی ضمنی و پیش‌فرض‌های غالباً نهفته توسعه یافته است (Ritzer, 1974). ریتزر کارهای نسبتاً متعددی در رابطه فرانزیه در جامعه‌شناسی دارد. (Ritzer, 1975; Ritzer, 1981; Ritzer, 1991; Ritzer, 1992; Ritzer, 2001) بنابراین، ابتدا و پیش از آنکه به‌طور کلی به فرانزیه‌ها پردازیم، تصور ریتزر از فرانزیه جامعه‌شناختی و انواعی که این فرانزیه می‌تواند داشته باشد، خواهد آمد. ریتزر در این مطالب ابتدا دو فرانزیه روش‌شناختی مهم در جامعه‌شناسی یعنی فردگرایی روش‌شناختی و کل‌گرایی روش‌شناختی را توضیح می‌دهد و سپس (به اتفاق همکاران) انواع چهارگانه اثبات‌گرا، پسامدرن، هرمنوتیک و انتقادی را ذکر می‌کند. توضیحات مربوط به انواع چهارگانه مذکور در لابه‌لای دیگر مطالبی که ذیل هرکدام از پنج فرانزیه اصلی این مقاله بیان می‌شوند، خواهد آمد.

۲-۱-۲. فرانزیه جامعه‌شناختی

فرانزیه چشم‌انداز وسیعی است که بر دو یا تعداد بیشتری از نظریه‌ها اشراف دارد. دو تا از شناخته‌شده‌ترین و با اهمیت‌ترین آن‌ها کل‌گرایی روش‌شناختی و فردگرایی روش‌شناختی است. کل‌گرایی روش‌شناختی کل‌های اجتماعی مانند ساختارهای اجتماعی، نهادهای اجتماعی، سرمایه‌داری و... را به‌مثابه واحد بنیادین تحلیل خود و نقاط تمرکزی که اغلب توجهاتش معطوف به آن است، اتخاذ می‌کند. این فرانزیه در قلب نظریه‌های فراگیر و سطح کلانی مانند کارگردگرایی ساختاری، نظریه تعارض و برخی از گونه‌های نظریه نومیاریستی قرار دارد. فردگرایی روش‌شناختی پدیده‌های سطح فردی مانند ذهن، خود، کنش، مسئولیت‌ها، رفتار، کنش عقلانی و از این قبیل را به‌عنوان واحد تحلیل و دغدغه کانونی خود اتخاذ می‌کند. این فرانزیه نیز بر یک سری از نظریه‌های سطح خرد مانند کنش متقابل نمادین، روش‌شناسی قومی، نظریه تبادل و

نظریه گزینه عقلانی اشراف دارد. یک رابطه‌گرایی روش‌شناختی نیز وجود دارد که خود را درگیر رابطه میان کل‌های اجتماعی و افراد اجتماعی کرده و گروهی از نظریه‌ها را که در اصل در دهه ۱۹۸۰ برای تعدیل افراط‌گرایی کلان و خرد دو فرانظریه موجود سر برآوردند، در زیر طاق خود دارد. رابطه‌گرایی روش‌شناختی شماری از نظریه‌های وسیع آمریکایی سطوح خرد و کلان و بیشتر نظریه‌های نهاد-ساختاری اروپایی را در بر می‌گیرد (Ritzer, 1975: cf. Ritzer, 2010 (Accessed)).

فرانظریه را می‌توان به‌عنوان شکل ویژه‌ای از فراجامعه‌شناسی دید که نظریه جامعه‌شناختی را بررسی می‌کند، درحالی‌که نظریه‌پردازی جامعه‌شناختی تلاش می‌کند تا از جهان اجتماعی سر در بیاورد، پردازش فرانظری تلاش می‌کند تا از نظریه‌پردازی جامعه‌شناختی سر در بیاورد. کارهای بسیاری را می‌توان ذیل پردازش فرانظری جامعه‌شناختی قرار داد (Ritzer; Zhao & Murphy, 2006, p.114). آنچه که این کارهای فرانظری را از غیر آن متمایز می‌کند، فرایند پردازش فرانظری نیست بلکه در عوض محصولاتی است که پیامد آن‌ها تولید می‌شود. سه گونه از پردازش فرانظری داریم که تا اندازه زیادی می‌توان آن‌ها را به‌وسیله تفاوت‌هایی که در محصولاتشان با همدیگر دارند، تعریف کرد. نوع اول پردازش فرانظری به‌عنوان وسیله‌ای برای به دست آوردن فهم عمیق‌تری از نظریه است. دومین نوع پردازش فرانظری به‌عنوان مقدمه‌ای برای توسعه نظریه است و نوع سوم پردازش فرانظری به‌مثابه منشائی برای اشراف بر چشم‌اندازهای فرانظری است. این نوع سوم معطوف به تولید یک چشم‌انداز، یک فرانظریه است که بخشی از تمام نظریه جامعه‌شناختی را تحت اشراف خود داشته باشد. برخورد پارادایم‌های چندگانه رقیب در قلمرو نظریه‌پردازی جامعه‌شناختی شرایط کاملی را برای پدید آمدن گفتمان فرانظری پدید آورده است (Ritzer; Zhao & Murphy, 2006, p.114).

در جامعه‌شناسی معاصر، چهار رهیافت گسترده برای فرانظریه وجود دارد که در تأملات خود بر روی اهداف، فرایندها و تولیدات نظریه‌ورزی جامعه‌شناختی با هم متفاوت‌اند. این چهار رهیافت به فرانظریه را بر اساس ماهیت جهت‌گیری فلسفی

می‌توان اثبات‌گرا، هرمنوتیک، انتقادی و پسامدرن نام نهاد که هرکدام، از نوع خاصی از نظریه‌پردازی جامعه‌شناختی حمایت می‌کنند (Ritzer; Zhao & Murphy, 2006, p.116)

۲-۳. فرانزیه‌ها در علوم اجتماعی و انسانی

ابتدا با فرانزیه اثبات‌گرا شروع می‌کنیم، به این دلیل که از همه فرانزیه‌های دیگر در علم مدرن سبقت دارد و مدت مدیدی فضای آن را تحت سلطه خود داشته است. از طرف دیگر، ظهور هرکدام از فرانزیه‌های چهارگانه دیگر خالی از موضع‌گیری و انتقاد نسبت به آن نبوده است.

۲-۳-۱. فرانزیه اثبات‌گرا

اثبات‌گرایی که اغلب به‌عنوان تجربه‌گرایی^{۲۷}، بنیان‌گرایی^{۲۸}، ابزارگرایی^{۲۹}، منطقی‌گرایی^{۳۰}، مدرنیسم^{۳۱}، عینی‌گرایی^{۳۲} یا علم‌گرایی^{۳۳} نیز مورد اشاره قرار می‌گیرد، فرانزیه سنتی و متعارف علوم طبیعی و اجتماعی است. اثبات‌گراها در کل، درگیر بحث‌های فرانزیه (به قول آن‌ها بی‌مصرف و عقیم) نمی‌شوند. آن‌ها کار خود را بر روی چند پیش‌فرض بنا می‌کنند: یک هستی‌شناسی واقع‌گرای تجربی؛ هم‌ارزی تبیین و پیش‌بینی؛ به کار گرفتن قیاس و استقرا در مقیاس وسیع؛ و جهان‌شمولی نظام‌های بسته و درک علیت به‌مثابه روابط علت-معلولی (که از هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی مفروض خود نتیجه می‌گیرند)، (Susa, 2010, pp.13-14).

برای فرانزیه‌ورزان اثبات‌گرا، هدف از نظریه‌پردازی کشف قوانین عمومی جامعه انسانی و در کنار هم قرار دادن نظام‌مند آن‌ها در قالب نظریه‌هایی جامعه‌شناختی است که از نظریه‌های اجتماعی گفتمانی قابل تمییز باشند. فرانزیه‌ورزان اثبات‌گرا نظریه‌های موجود را برای ارزیابی میزان مطابقت آن‌ها با مدل علمی مطالعه می‌کنند. آن‌ها بر این باورند که قوانین جهان‌شمول جامعه در صورت به کار گرفتن روش‌شناسی نظری درست کشف‌پذیرند. آن‌ها همچنین به دنبال ارزیابی پیشرفت نظری در چارچوب انباشت نظریه‌هایی هستند که به لحاظ تجربی آزمون شده‌اند (Ritzer, Zhao & Murphy, 2006, pp.116-117).

۲-۳-۲. فرانظریهٔ پسامدرن

پسامدرنیسم نیز به گونه‌ای فراوان، «قراردادگرایی»^{۳۴}، «ایدئالیسم»، «تفسیرگرایی»، «نسبی‌گرایی»، «ساخت‌گرایی اجتماعی (قوی)» یا «سازنده‌گرایی اجتماعی (قوی)» نامیده (و به اشتباه با آن‌ها معادل انگاشته) شده است (Susa, 2010, p.19). برخی از دانشوران اجتماعی به‌ویژه از دهه ۱۹۸۰ به بعد شروع به چالش کشیدن فرانظریه غالب می‌کنند. پسامدرنیسم به‌مثابه واکنشی تند و ضربتی به شیوه متعارف اثبات‌گرایی بود که ادعا می‌کند جهان به لحاظ عینی در دسترس است و با کاربرد نظام‌مند فنون تحقیق تجربی می‌توان به آن معرفت حاصل کرد. توسعه پسامدرنیسم اغلب متضمن «چرخش گفتمان» یا «چرخش زبانی» در علم بوده است. ویژگی متمایزکننده یک دیدگاه پسامدرنیستی این باور است که جهان در کل به لحاظ عینی قابل دانسته شدن نیست و آنچه که دانسته می‌شود، صرفاً آفرینش انحصاری انسان است که خود محصول اهداف، کنش‌ها و تعاملات و قراردادهای متنوع انسان‌هاست (Susa, 2010, p.11) «مشاهده آزاد از نظریه» نیز از مواردی است که توسط پسامدرن‌ها به‌شدت رد شده است (Susa, 2010, p.19).

چالش اخیرتری که برای پردازش فرانظری وجود دارد، فرازآمدن نظریه اجتماعی پسامدرن است. از آنجاکه پسامدرنیسم دربرگیرندهٔ یورشی ضد عقلانیت و جهت‌گیری مدرن است و پردازش فرانظری نیز مدرن و عقلانی است، توسط پسامدرن‌ها مورد سؤال واقع شده است. از طرف دیگر، پسامدرنیسم فرانظریه‌هایی را توسط سری کاملی از ابزار و رهیافت‌های تازه برای مطالعه نظریه فراهم آورده است. یک نمونه از این ابزارها ساخت‌شکنی^{۳۵} است؛ شکلی از نقد متن که شیوه‌های ساخته شدن متون، شامل متون نظری، را مورد مذاقه و موشکافی قرار می‌دهد. یک ساخت‌شکن یک متن تمام‌شده را گرفته و شیوه‌هایی را که از آن طریق ابزارها و راهبردهای ادبی متنوع استدلال برای دادن ادراکی از یک کل منسجم مورد استفاده قرار گرفته‌اند، تحلیل می‌کند. یک فن مهم ساخته‌ام مرکززدایی است. این امر، برای فرانظریه‌پردازها می‌تواند چندین معنا داشته باشد: ابتدا، می‌تواند به معنای دور شدن از دادن اصالت به مؤلف و دست کشیدن از تلاش برای پی بردن به آنچه که «واقعاً» مورد نظر مؤلف است، باشد؛ دوم، می‌تواند به معنای پایان تلاش برای رسیدن به قلب، یا معنای مرکزی نظریه است.

در عوض، مقصود می‌تواند تمرکز بر جنبه‌های پیرامونی محتمل‌تر آن نظریه باشد و... در هر صورت، جستجو برای مکاتب، نظریه‌ها و یا اندیشه‌های حاشیه‌ای نباید به یک رویه معمول یا یک تفوق^{۳۶} دیگر، اگرچه جدید، تبدیل شود. ساخت‌شکنی به این اندیشه رهنمون می‌کند که لزوماً تمام این رویه‌های معمول یا تفوق‌ها باید مداوم مکان‌زدایی شوند. این امر کار فرانظری را از استقرار در هرگونه رویه معمول و راحتی مانع می‌شود؛ هر ساخت جدیدی باید فوراً ساخت‌شکنی شود (Ritzer, 1991; cf. Ritzer, 2010 (Accessed)).

فرانظریه‌ورزی پسامدرن انحراف عظیمی نسبت به اقسام اثبات‌گرا، هرمنوتیک و انتقادی از فرانظریه‌ها دارد که به موجب آن موقعیت‌های این سه را بر مبنای نوعی از «روایت‌های کلان»^{۳۷} توجیه می‌کند. بنابراین، نتیجه نهایی فرانظریه‌ورزی قوانین جهان‌شمول است؛ این هدف برای هرمنوتیست، میان ذهنیت و برای نظریه‌پرداز انتقادی، این محصول نهایی عدالت اجتماعی است. از طرف دیگر، فرانظریه‌ورزی پسامدرن چنین روایت‌های کلانی را رد می‌کند. هیچ هدف غایی ندارد. در عوض، این فرانظریه مدافع ساخت‌شکنی بی‌امان و مداوم کلان نظریه‌ها و مشروعیت‌زدایی فراگفتمان‌ها^{۳۸} است. ممکن است این فرانظریه دربرگیرنده روایت‌های درونی خود باشد، اما تنها برای اینکه به محض ایجاد شدن ساخت‌شکنی شوند (Ritzer; Zhao & Murphy, 2006, p.119).

درحالی‌که سه رویکرد فلسفی اثبات‌گرا، هرمنوتیک و انتقادی به‌خوبی با سه نوع خاص از فرانظریه‌ورزی متناسب‌اند، این امر در مورد رویکرد پست مدرن صدق نمی‌کند. سه نوع مذکور در فهم نظریه و فرانظریه، به اتفاق دارای جهت‌گیری بسیار مدرنی در قبال پیشرفت^{۳۹} هستند. پسامدرن‌ها تمایل دارند تا به‌طور کلی ایده پیشرفت را رد کنند که این امر در مورد فرانظریه هم اتفاق می‌افتد. پسامدرن‌هایی که نظریه را مطالعه می‌کنند، به این جهت گرایش دارند که درک بسیار متفاوتی از مقاصد چنین مطالعه‌ای داشته باشند (Ritzer; Zhao & Murphy, 2006, p.120).

۲-۳-۳. فرانظریه واقع‌گرایی انتقادی

واقع‌گرایی انتقادی توسط باسکار^{۴۰} (۱۹۷۵) و دیگران (برای مثال: Harré and Madden, 1975) بر مبنای خرد انتقادی کانت (1999 [1978]) پرداخته شد. واقع‌گرایی انتقادی علاوه بر تأیید دیدگاه واقع‌گرایی، استدلال می‌کند که علم اجتماعی نقد جهان (اجتماعی) با هدف توصیف و تبیین آزمایشی است. دانشوران و پژوهشگران اجتماعی در این دیدگاه ترغیب می‌شوند تا با سهم شدن در نقش‌های بخش بالقوه علوم اجتماعی و تقویت آن، در تعبیرات و مدعاها (یعنی نظریه‌ها، چارچوب‌های نظری، الگوها، و مفاهیم) خود درباره موضوعات مطالعه نقادانه عمل کنند. مشخصه یک علم اجتماعی انتقادی این است که نه تنها درباره «آنچه که هست» پژوهش می‌کند بلکه «آنچه هست» را نقد می‌کند و «آنچه باید باشد» را به پیش می‌برد. (Sayer, 2000: cf. Susa, 2010, p.23) علم اجتماعی هم باید اثبات‌گرا باشد و هم هنجاری؛ بنابراین، باید آنچه را که واقعیت دارد، توصیف، تبیین، و درباره آن قضاوت کند و همین‌طور درباره آنچه که باید باشد، دستورالعمل صادر کند (Sayer, 2004: cf. Susa, 2010, p.23). واقع‌گرایان انتقادی مستعد تأمل مفصل و دامنه‌دار بر روی فرانظریه و ارائه بحث‌های زیادی در مقابل دو دیدگاه اثبات‌گرا و پسامدرن هستند (Susa, 2010, p.23).

رد اثبات‌گرایی تنها در انحصار پسامدرنیسم نیست و واقع‌گرایی (انتقادی) نیز همین کار را می‌کند. اثبات‌گراها و واقع‌گرایان با وجود اینکه تا اندازه‌ای در این پیش‌فرض که جهان مستقل از ذهن انسانی وجود دارد، مشترک‌اند، قویاً درباره وجود مشاهده‌پذیرها و مشاهده‌ناپذیرها در جهان با هم تفاوت دارند. اثبات‌گراها شیوه‌های مشاهده و آزمایش را به‌عنوان راه‌های اصلی تصدیق مدعاها هستی‌شناختی اتخاذ می‌کنند؛ از این‌رو، در مقابل مشاهده‌ناپذیر به مشاهده‌پذیر امتیاز خاصی می‌دهند- «پیش‌داوری تجربه‌گرایانه» (Fleetwood, 2002a; Susa, 2010, p.12). بنابراین اثبات‌گراها از به حساب آوردن مشاهده‌ناپذیرها بازمی‌مانند یا دست‌کم آن‌ها را نادیده می‌گیرند. از طرف دیگر، واقع‌گرایان مشاهده‌پذیرها و مشاهده‌ناپذیرهای جهان را به‌عنوان موضوعات بالقوه تحقیق به حساب می‌آورند (Susa, 2010, p.12).

برخی از آنان که مناسب بودن اثبات‌گرایی (غالب) را زیر سؤال می‌برند، به چیزی برمی‌خورند که آن را به‌مثابه تنها جایگزین موجود می‌پندارند؛ یعنی پسامدرنیسم-هنگامی که تنها این دو فرانظریه رقیب برای هدایت نظریه وجود داشته باشند. استدلال معمول در این رابطه این است که جهان یا عینی است و یا صرفاً ساخته‌گفتمان انسانی. بسیار معمول است که پسامدرن‌ها با واقع‌گرایی (انتقادی) به مثابه مترادف یا شکل تبدیلیافته‌ای از اثبات‌گرایی برخورد می‌کنند، به‌گونه‌ای که انگار واقع‌گرایی تجربی یا خام اثبات‌گراها و واقع‌گرایی انتقادی (یا نسخه پرورش‌یافته واقع‌گرایی) یکسان‌اند. حال روشن می‌شود که چرا پسامدرن‌ها فکر می‌کنند تنها رقیب «علمیت»^{۴۱} مجعول اثبات‌گرایی (و به جز تقاضای «حقایق مطلق») «نسبی‌گرایی» یا «قراردادگرایی» است که به ترتیب می‌گویند حقیقت وابسته (نسبی) است به استدلال‌کنندگان یا طرفدارانش، و چیزی است که جمعاً مورد توافق باشد (Susa, 2010, pp.11).

واقع‌گرایی واکنشی در مقابل پسامدرنیسم نیست. علی‌رغم مقبولیت پسامدرنیسم، بسیاری از دانشوران و محققان اکنون به‌طور فزاینده‌ای در معرض تأیید واقع‌گرایی انتقادی قرار دارند. به‌راستی، می‌توان مثال‌های متعددی از دانشوران و محققانی ذکر کرد که یک چشم‌انداز واقع‌گرا (اغلب به‌طور ضمنی) را در تحقیق اجتماعی اتخاذ کرده‌اند. شمار زیادی از دانشوران و پژوهشگران با تصدیق اینکه جهان دربرگیرنده پدیده‌هایی است که مستقل از هر معرفتی وجود دارند، می‌توانند در زمره «واقع‌گرایان حداقلی» قرار بگیرند (Sayer, 2004; cf. Susa, 2010, pp.12-13).

هرکدام از فرانظریه‌های اثبات‌گرایی، پسامدرنیسم و واقع‌گرایی انتقادی شامل گروه مشخص و متمایزی از پیش‌فرض‌ها در رابطه با هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و علت‌شناسی است؛ اینکه هرکدام جهان را به‌مثابه یک سیستم بسته می‌بینند که در آن می‌توان روابط علت-معلولی را مشاهده و تجربه کرد (یعنی اثبات‌گرایی)؛ یا در عوض جهان را این‌گونه می‌بیند که توسط بشر از طریق گفتمان یا تعامل و قرارداد ساخت یافته است (یعنی پسامدرنیسم)؛ یا تصدیق می‌کند که جهان تا اندازه زیادی از ذهن ما مستقل است و متشکل از موجودات متکثر (که به‌طور پیچیده‌ای ساختار یافته و قدرتمندند) و رویدادها(ی بی‌ساختار و بی‌قدرت) است

(یعنی واقع‌گرایی انتقادی). پیش‌فرض‌های مذکور در جدول زیر خلاصه شده‌اند (Susa, 2010, pp.60-61).

جدول شماره ۱.

فرانزویه	هستی‌شناسی	معرفت‌شناسی	روش‌شناسی	علت‌شناسی
اثبات‌گرایی	جهان مستقل از ذهن؛ قانونمندی‌های مشاهده‌پذیر (پیوستگی‌ها ی ثابت رویدادها)	توسعه معرفت با مشاهده یا تجربه جهان؛ اصل قرار دادن قوانین (از طریق تعمیم)؛ تأکید بر پیش‌بینی و عینیت	استفاده از روش‌های پژوهشی کمی؛ قیاس و استقرا	روابط علی-معلولی (جبری یا تصادفی)؛ نظام‌های بسته
پسامدرنیسم	جهان از طریق گفتمان یا کنش متقابل و قرار داد اجتماعی ساخته شده است؛ واقعیت‌های متکثر	جهان تنها از طریق گفتمان دانسته می‌شود؛ هیچ معرفتی از دیگری بهتر نیست (نسبی‌گرایی)	استفاده از روش‌های پژوهشی کیفی	ذهن انسان به مثابه علت مطلق جهان
واقع‌گرایی انتقادی	جهانی که تا اندازه زیادی از ذهن مستقل است؛ مشاهده‌پذیر و مشاهده ناپذیر؛ موجودات (با ساختارها، و قدرت‌ها و استعدادهای بالقوه و بالفعل) و رویدادها؛ ضرورت و احتمال (روابط)؛ لایه‌های جهان (واقعی، عملی، تجربی)	معرفت متکثر، خطاپذیر، و تا اندازه‌ای به لحاظ اجتماعی ساخت یافته (از طریق مداخله در جهان)؛ تأکید بر توصیف و تبیین؛ پیش بینی‌های دارای جهت‌گیری	استفاده از روش‌های پژوهشی کیفی (مثلت‌بندی) انتزاع، retroduction و retrodiction	جهان با علت‌های متکثر، که عمل قدرت‌ها، سازوکارها و شکل‌بندی‌های همبسته، آن را تحت احتمالات ثابت واقعیت بخشیده است؛ جهت‌داری‌ها و ضد-جهت‌داری‌ها در کار؛ نظام‌های باز

۲-۳-۴- فرانظریه‌ورزی هرمنوتیک

دست‌کم از زمان دیلتای به بعد دو منظر متعارض در علوم اجتماعی وجود داشته است. از یک طرف، علوم اجتماعی مانند علوم طبیعی به دنبال تبیین‌های علی است و از طرف دیگر، از آنجاکه معنی را مؤلفه بنیادین تمام کنش‌های متقابل اجتماعی دیده می‌شده است، تبیین کنش نیازمند مشخص کردن معنایی است که کنش، آن‌ها را در بر می‌گیرد (Manicas, 2009, p.1).

رهیافت اثبات‌گرا به نظریه‌پردازی (و فرانظریه‌ورزی) توسط فرانظریه‌ورزان هرمنوتیک نقد شده است. آن‌ها استدلال می‌کنند که هدف نظریه‌پردازی جامعه‌شناختی کشف قوانین جهان‌شمول نیست بلکه تفسیر معانی کنش انسانی و فهم جهان زندگی زمینه‌مند شده^{۴۲} است، همان‌گونه که کنش انسانی اتفاق می‌افتد (Ritzer; Zhao & Murphy, 2006, p.117).

موضع هرمنوتیک درباره نظریه‌پردازی جامعه‌شناختی رویکرد روش‌شناختی متفاوتی را نسبت به توسعه نظری فرا می‌آورد. ناکامی تفسیر و ناتوانی فهم جهان زندگی دیگران، اساساً به نبود شهودها و تفاوت‌های موجود در شیوه زندگی نسبت داده شده است؛ چنان‌که تیلور (1985, p.5) اشاره کرده است، فهم هرمنوتیک نیازمند حد مشخصی از بینش است که ذاتاً قابل رسمیت بخشیدن (قالب‌پذیر) نیست، به این علت که شکاف میان شهودها نتیجه‌ای از «انتخاب‌های واگرا در سیاست‌ها و در زندگی» است. انسان برای فهم دیگران نیازمند است تا شهود خود را نافذتر کند؛ اما برای این مقصود باید شیوه زندگی خود را تغییر دهد، به‌گونه‌ای که این شیوه جدید از زندگی اجازه درک قوی‌تر دیگران را بدهد. «از این رو علوم بشری تا آنجا هرمنوتیک هستند که بتوانند پاسخ معتبری باشند به «من نمی‌فهمم»؛ نه تنها «شهودها» را توسعه بده» بلکه به‌صورتی بنیادی‌تر «خودت را تغییر بده» (Taylor, 1985, p.54). نظریه‌پردازی جامعه‌شناختی به این معنا تلاشی است برای پروراندن «همجوشی افق‌ها»^{۴۳} در زندگی اجتماعی (Gadamer, 1975). معیاری که توسط فرانظریه‌ورزان هرمنوتیک برای مطالعه و ارزیابی نظریه استفاده شده است، انباشت معرفت شبه قانون نیست، بلکه روشنگری وجودی (اگزیستانسیال) است که از یک تفسیر و پرتو جدیدی که یک نظریه تفسیری

بر فهم خود و جامعه می‌افکند، ناشی می‌شود. از آنجاکه فهم، تلاشی است برای گذاشتن خود «در جریان و فرایند سنت، به‌گونه‌ای که گذشته و حال دائماً در حال آمیختن باشند» (Gadamer, 1975, p.285)، دانستن و حصول معرفت ذاتاً یک فرایند تاریخی است. حقیقت نه تحمیل تفسیر نظریه‌پردازان بر جامعه است، و نه کنار انداختن سوگیری ذهنی نظریه‌پردازان به منظور اینکه واقعیت‌های اجتماعی «خود حرف بزنند». در عوض، حقیقت توسط ارزشی که یک تفسیر برای ادراک بودن خود داننده در جهان دارد، تعریف می‌شود (Hoy, 1978). از این رو، نظریه‌های جامعه‌شناختی خوب باید مردم را مجهز به نوعی از معرفت کنند که این معرفت آن‌ها را قادر به دیدن افق جدیدی از زندگی و فرا رفتن از فهم کنونی‌شان از خود و روابطشان با دیگران می‌کند. فرانظریه‌های هرمنوتیک نظریه را از این منظر مطالعه و ارزیابی می‌کنند.^{۴۴}

(Ritzer; Zhao & Murphy, 2006, p.118).

هرمنوتیک در حلقه‌های علوم اجتماعی به عنوان شناخته‌شده‌ترین روش کیفی برای تفسیر معناست؛ به طوری که کمتر شناخته شده است، هرمنوتیک در قرن بیستم به تدریج به یک فرانظریه تمام‌عیار که جایگزینی مانا، نه تنها برای روان‌شناسی میان‌فرهنگی^{۴۵} که برای کلیت روان‌شناسی ارائه می‌داد، بسط یافت. هرمنوتیک فلسفی به عنوان یک فرانظریه که با کار مارتین هایدگر شروع می‌شود، تعبیری از نهاد انسانی ارائه می‌کند که از بسیاری از دوگانه‌انگاری‌هایی مانند ذهن/ بدن، معنوی/ مادی، خود/دیگری، و حقیقت/ ارزش که بر روان‌شناسی غربی سایه افکنده‌اند، فراتر می‌رود. علاوه بر این، هرمنوتیک فلسفی ابزاری را برای قرار دادن نظریه، پژوهش و کار روان‌شناسی موجود در زمینه فرهنگی و تاریخی خود به عنوان وسیله‌ای برای تشخیص و نقد الزامات هستی‌شناختی و اخلاقی بنیادی آن‌ها (که تاکنون ذاتاً تا اندازه زیادی فردگرایانه^{۴۶} بوده است)، فراهم می‌آورد. بر خلاف بسیاری از تلاش‌های صورت‌گرفته برای کاربست فیزیک پسانیوتونی برای روان‌شناسی، هرمنوتیک فلسفی تنها یک استعاره اکتشافی یا یک تمثیل نیست؛ هرمنوتیک فلسفی فرانظریه کامیابی است که پیش از این برای نقد نظریه، پژوهش و کار و نیز برای توسعه الگوها و روش‌های جایگزین استفاده شده است (Christopher, Richardson & Christopher, 2003, p.3).

روان‌شناسی آنگلو-آمریکایی در قرن ۲۰ اغلب به دنبال تقلید از دیدگاه و روش‌های علوم طبیعی به منظور دست یافتن به موفقیتی از نوع مشابه بوده است. آن‌ها برای این هدف منظر، جهان‌بینی، یا فرانظریه‌ای را اتخاذ کرده‌اند که شاید بتوان به بهترین نحو نام آن را طبیعت‌گرایی^{۴۷} گذارد (Taylor, 1989)، دیدگاهی که در آن زندگی انسانی اساساً بخشی از طبیعت است و نه چیزی بیشتر از آن، که می‌توان آن را توسط علوم قاعده‌مند و عینی که در اصل متکی به آزمایش و تا حد امکان جستجو برای تعبیرات دقیقاً عینی، «آزاد از ارزش»، «بی‌طرف»، و «غیرفرهنگی» از پدیده‌های انسانی است، مطالعه و تبیین کرد (Christopher, Richardson & Christopher, 2003, pp.4-5)

۲-۳-۵. فرانظریه‌ورزی انتقادی

فرانظریه‌های انتقادی با هر دو گروه از فرانظریه‌های هرمنوتیک و اثبات‌گرا به این جهت که نظریه‌پردازی جامعه‌شناختی را به‌مثابه شکلی از علم اجتماعی که دربرگیرنده ترکیبی از تحلیل اجتماعی و کنش سیاسی است، می‌بینند، متفاوت‌اند. بسیاری از فرانظریه‌های مارکسی^{۴۸} و انتقادی به این اردوگاه تعلق دارند. برای آن‌ها نظریه جامعه‌شناختی به جای پاسخ به پرسش «چه چیزی هست؟» بر پاسخ به پرسش «چه چیزی باید باشد؟»، تمرکز می‌کند. هدف نظریه‌پردازی اجتماعی بیان و حمایت از مواضعی برای کنش اجتماعی است. نظریه‌پردازان (و فرانظریه‌ورزان) انتقادی به جای جستجو برای قوانین معتبر عینی و جهان‌شمول اجتماع، یا تفسیرهای میان‌ذهنی^{۴۹} معانی زمینه‌مند^{۵۰} از عدالت اجتماعی دفاع و آن را ترویج می‌کنند و در جستجوی عملی کردن نظریه ترویج‌شده مربوطه از طریق رویه و عمل هستند (Ritzer; Zhao & Murphy, 2006, p.118).

معیار ارزیابی خروجی‌های نظریه‌پردازی در نزد فرانظریه‌ورزان انتقادی، نه انباشت نظری و نه روشن‌گری اگزستانسیال است بلکه درجه‌رهایی از سرکوبی است که می‌تواند بر روی نظریه اعمال شود. ادغام معرفت و کنش در کاربست نظریه جامعه‌شناختی، رهیافت اثبات‌گرا به اثبات نظریه را اجرانشدنی عرضه می‌کند. همین‌طور تأکید بر «رهایی‌بخشی» با شیوه‌های تغییر موضوع نظریه‌پردازی به جای تأکید بر آگاهیدنِ فاعل‌های شناسا، معیار هرمنوتیکی را برای نظریه، از آنجاکه عمل و

کاربست تنها می‌تواند با تأثیری که نظریه بر عمل می‌گذارد، اعتبار پیدا کند، نابسندۀ ارائه می‌کند. اگرچه نظریهٔ اجتماعی به تنهایی نمی‌تواند موفقیت عمل و کاربست اجتماعی را به ارمغان بیاورد، ولی عمل اجتماعی نمی‌تواند بدون نظریهٔ اجتماعی کامیاب شود. بنابراین برای آزمودن اعتبار یک نظریهٔ اجتماعی باید سهمی را که آن نظریه در خروجی یک عمل و کاربست اجتماعی از آن خود می‌کند، بررسی کرد. (Ritzer; Zhao & Murphy, 2006, p.119).

جدول: گونه‌شناسی جهت‌گیری‌های فلسفی، نظریه‌های جامعه‌شناختی، و فرآیندهای جامعه‌شناختی (Ritzer; Zhao & Murphy, 2006, p.117).

جدول شماره ۲. نوع تأملات فرآیندی در باب نظریه‌پردازی جامعه‌شناختی

نوع تأملات فرآیندی در باب نظریه‌پردازی جامعه‌شناختی			نوع نظریه‌های درجه اول جامعه‌شناختی	نوع جهت‌گیری‌های فلسفی
تولیدات	فرایند	هدف		
انباشت نظری	کدگذاری (تدوین) روش شناختی	کشف قوانین جامعه‌شناختی جهان شمول	شبه قانون	اثبات‌گرایی
روشنگری	همجوشی افق‌های وجودی (اگزستانسیال)	فهم معانی میان‌ذهنی	تفسیری	هرمنوتیک
رهایی انسان	پراکسیس (رویه) اجتماعی	جستن عدالت اجتماعی	هنجاری	انتقادی
مشروعیت‌زدایی	ساخت‌شکنی	ساخت روایت‌های اجتماعی	نسبی‌گرا	پسامدرنیسم

جمع‌بندی

بنابراین نظریه‌ها در علوم اجتماعی و انسانی بی‌طرف نیستند و با مطالعه آن‌ها و کاوش مباحث مختلف ماقبل نظری که بر آن استواراند، می‌توان به فرانظریه‌های آن‌ها پی برد. فرانظریه شاکله‌ای مشتمل بر مؤلفه‌های فرانظری است که همان پیش‌فرض‌های ماقبل نظری هستند. فرانظریه‌ورزان از پیش‌فرض‌های فرانظری مختلفی یاد می‌کنند که می‌توان در مجموع آن‌ها را این‌گونه نام برد: پیش‌فرض‌های مابعدالطبیعی، جهان‌شناختی، منطقی، هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، روش‌شناختی، ارزش‌شناختی، رویه‌شناختی، علت‌شناختی، اخلاقی، و زیبایی‌شناختی. فرانظریه‌ورزان همچنین با توجه به اختلاف میان نظریه‌پردازان در پیش‌فرض‌های مذکور و به‌طور کلی با توجه به نحله‌ها و جهت‌گیری‌های فلسفی شاخص و نافذ در علوم، از چند فرانظریه اصلی نام برده‌اند که می‌توان آن‌ها این‌گونه بر شمرد: فرانظریه‌های اثبات‌گرایی، پسامدرنیسم، واقع‌گرایی انتقادی، هرمنوتیک و فرانظریه انتقادی. هر فرانظریه، فرانظریه‌ورزی خاص خود را نیز دارد، یعنی درباره جنبه‌های روشی که برای ساختن و پیدا کردن فرانظریه‌ها استفاده می‌شود نیز موضع خاص خود را دارد.

پس می‌توان فرانظریه را واسطه میان یک جهان‌بینی یا یک مکتب فلسفی با نظریه‌های علوم اجتماعی و انسانی مبتنی بر آن دانست و فرانظریه‌ورزی را به‌عنوان راهی برای تولید علوم انسانی و اجتماعی متناسب با یک جهان‌بینی یا مکتب فلسفی خاص اتخاذ کرد. بدین منظور باید همه پیش‌فرض‌ها و مؤلفه‌های فرانظریه‌ای را که با جهان‌بینی و مکتب فکری خاص اسلام متناسب‌اند، مورد کاوش قرار داد. طبعاً این امر در عمل، نمی‌تواند جز همراه با مطالعه‌ای تطبیقی از فرانظریه‌های مذکور و نیز نظریه‌های تحت اشراف آن‌ها صورت پذیرد.

اما چنانکه پیداست، هدف اصلی این مقاله نه صرفاً مرور فرانظریه‌های موجود بلکه در اصل تمهیدی است برای رسیدن به فرانظریه(های) اسلامی برای علوم اجتماعی و انسانی و به تبع آن و همچنین همراه با آن، تولید نظریه‌های اسلامی. اما این مهم، یعنی رسیدن به فرانظریه(های) اسلامی چقدر به ما نزدیک است؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت که دست‌کم این نکته مسلم است که به‌راحتی نمی‌توان تحت مقوله‌بندی‌های

ذکرشده دربارهٔ پیش‌فرض‌های مختلف، گزاره‌های مزعومی را قرار داد و ادعا کرد که فرانظریه‌ای اسلامی ارائه شده است.

عدم امکان و نادرستی چنین اقدامی عللی دارد. از جمله این علل، می‌توان به موارد زیر اشاره داشت:

در دامن تفکر اسلامی نحله‌های فکری مختلفی قرار دارند که این اختلاف نظرها نسبت دادن گزاره‌های مشخصی را به اسلام تحت مقولات معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و دیگر مقولات پیش‌فرض‌های نظری با دشواری مواجه می‌کند.

فرانظریه‌های عمده‌ای که ذکر شد، حاصل چند قرن پویایی در فکر و فلسفه غربی در باب علوم انسانی و اجتماعی است و ادبیات درخوری در زمینه هر کدام از فرانظریه‌های مذکور وجود دارد که این امر دربارهٔ تفکر اسلامی به این گونه نیست.

صحبت از مباحث فلسفی مربوط به نظریه‌های علوم اجتماعی و انسانی در غرب به صورت پیوسته در تعامل با خود نظریه‌پردازی و علم‌ورزی بوده و به همین سبب، چند و چون محقّ و یا کارا بودن و یا نبودن گرایش‌های عمده فلسفی که می‌توان همان تعبیر فرانظریه‌ها را دربارهٔ آن‌ها به کار برد، در جریان و پویایی پراکسیس علمی به محک آزمایش گذاشته شده و مطرح شدن و احساس نیاز به فرانظریه‌های دیگر نیز جدا از این پراکسیس نبوده است. بر خلاف این واقعیت تاریخی در مورد غرب، جهان اسلام لااقل در چند قرن اخیر این فرصت را برای فراوری فرانظریه(های) خاص خود نداشته است. بنابراین، یکی از ملزومات فرانظریه‌ورزی همراه بودن و مسبوق بودن آن به نظریه‌پردازی و علم‌ورزی است که به دلیل محقق نبودن این شرط، ردیف کردن برخی گزاره‌ها در کنار هم به عنوان فرانظریه‌ای اسلامی، کاری است نه چندان مقبول اهل مذاقه.

علت دیگر ملزومات زبانی و ادبیاتی است که در فرانظریه‌ورزی وجود دارد و این سؤال بسیار مهم که با چه شرایطی می‌توان از ادبیات کنونی فرانظریه‌ورزی برای فرانظریه‌ورزی دینی استفاده کرد. احتمالاً برخی این دو حوزه متفاوت را لاقیاس^{۵۱} بیندارند.

همه این دلایل برای نادرستی اقدامی ساده‌انگارانه برای ارائه فرانظریه اسلامی بود و نه به معنای امکان نداشتن فرانظریه‌ورزی اسلامی. اما همین دلایل ارائه شده برای نادرستی اقدام ساده‌انگارانه مذکور، برخی از شرایط رفتن به سوی فرانظریه‌ورزی اسلامی را نیز در خود دارند که می‌توان این شرایط را به‌طور خلاصه، توجه به نحله‌های فکری شکل گرفته در دامن تفکر اسلامی، اهتمام به نظریه‌پردازی و علم‌ورزی همراه با تأملات فرانظری، و توجه به لایه‌های معنایی ادبیات فرانظریه‌ورزی و ناخواسته تحمیل نکردن برخی از این لایه‌های معنایی به اسلام عنوان کرد.

بنابراین، با توجه به دلایل ارائه‌شده در بالا، و نیز به این دلیل که بحث از فرانظریه اسلام مستلزم کاوش درخور پیش‌فرض‌های فرانظری مربوط به اسلام، مانند معرفت‌شناسی علمی اسلامی، انسان‌شناسی فلسفی اسلامی، هستی‌شناسی اسلامی و ... است، این مقاله در وسع و مجال خود نمی‌بیند که فرنظریه اسلامی را ارائه کند بلکه مدعی تمهیدی برای نظریه‌پردازی اسلامی در علوم اجتماعی و انسانی است. از یک رهگذر خاص به نام فرانظریه‌ورزی که تاکنون در ادبیات مربوط به علم دینی چندان مورد توجه قرار نگرفته است. از امتیازات این طریق خاص، یعنی فرانظریه‌ورزی این است که به‌مثابه واسطه‌ای مفهوم‌پردازی شده در میان جهان‌بینی و نظریه علمی واقع شده و جریان اولی به دومی را از مسیرهای مشخصی هدایت و تبیین می‌کند. به امید آنکه در این مسیر گام برداریم.

یادداشت‌ها

1. metatheory
2. meta-theoretical assumptions
3. zeitgeist
4. metatheorizing
5. metaphysical
6. cosmological
7. logical
8. ontological
9. epistemological
10. methodological
11. axiological

12. praxiological
13. aetiological
14. ethical
15. aesthetic
16. anthropological
17. philosophical anthropology
18. philosophy of man
19. hypothetico-deductive explanation
20. ontology
21. epistemology
22. praxiology
23. axiology
24. speculative
25. critical realism
26. critical metatheory
27. empiricism
28. foundationalism
29. instrumentalism
30. logicism
31. modernism
32. objectivism
33. scientism
34. conventionalism
35. deconstructionism
36. hierarchy
37. grand narratives
38. metadiscourses
39. progress
40. Bhaskar
41. scientificity
42. contextualized
43. fusion of horizons

۴۴. ارجاعات و مطالب آمده در این بند از تیلور، گادامر و هوی از آخرین ارجاع بند یعنی «ریتزر و

دیگران» نقل شده است.

45. ross-cultural
46. individualistic
47. naturalism
48. marxian
49. intersubjective
50. contextualized
51. Incommensurable

کتابنامه

- مارسیا جی. بیتس (۱۳۸۷)، «مقدمه‌ای بر فرایندها، نظریه‌های و الگوها»، غلام حیدری، فصلنامه کتابداری و اطلاع‌رسانی، زمستان، ۱۱ (۴) (مسلسل ۴۴).
- Anderson, J. A. & Baym, G. (2004), "Philosophies and Philosophical Issues in Communication 1995-2004", *Journal of Communication*, 54.
- Bhaskar, R. (1975). *A Realist Theory of Science*, Leeds: Leeds Books.
- Christopher, J. C.; Richardson, F. C. & Christopher, S. (2003), "Philosophical Hermeneutics: A Metatheory to Transcend Dualism and Individualism", In *Western Psychology, History & Theory of Psychology Eprint Archive* (HTP Prints), At: http://httpprints.yorku.ca/archive/00000163/01/HTP_Prints_Philosophical_Hermeneutics-A_Metattheory.pdf
- Craig, R. T. & Muller, H. L. (2007), *Theorizing Communication: Readings Across Traditions*, Sage Publications.
- Ellis, B. J., & Ketelaar, T. (2000), "On the Natural Selection of Alternative Models: Evaluation of Explanations", In *Evolutionary Psychology Psychology, Psychological Inquiry*, 11.
- Fleetwood, S. (2002), "Boylan and O'Gorman's Causal Holism: A Critical Realist Evaluation", *Cambridge Journal of Economics*, 26 (1).
- Fleetwood, S. and Ackroyd, S. (Eds.) (2004), *Critical Realist Applications in Organisation and Management Studies*, London: Routledge.
- Fletwood (2005), "Ontology in Organization and Management Studies: A Critical Realist Perspective", *Organization*, 12 (2).
- Gadamer, H.G. (1975), *Truth and Method*, New York, NY: Seabury Press.
- Gallagher, M.; Nelson, R. J. & Weiner I. B. (2003), *Evolutionary Psychology*, NJ: John Wiley and Sons.
- George R.; Zhao S. & Murphy, J. (2006), "Metatheory in Sociology the Basic Parameters and the Potential Contributions of Postmodernism", In J. H. Turner (Ed.), *Handbook of Sociological Theory* (Handbooks of Sociology and Social Research), Springer.
- Harré, R. & Madden, E. (1975), *Causal Powers: Theory of Natural Necessity*, Oxford: Blackwell.

- Hjørland, B. (1998), "Theory and Metatheory of Information Science: A New Interpretation", *Journal of Documentation*, Vol. 54 (5).
- Hoy, D. C. (1978), *The Critical Circle*, Berkeley, CA: University of California Press.
- Kant, I. (1781 [1999]). *Critique of Pure Reason*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kuhn, T. (1970), *The Structure of Scientific Revolutions*, 2nd edn. Chicago: University of Chicago Press.
- Lakatos, I. (1970), "Falsificationism and the Methodology of Scientific Research Programmes", In I. Lakatos & A. Musgrave (Eds.), *Criticism and the Growth of Knowledge*, Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Lloyd, J. E. (1979), "Mating Behavior and Natural Selection", *The Florida Entomologist*, 62.
- Manicas, P. (2009), "Realist Metatheory and Qualitative Methods", *Sociological Analysis*, 3 (1), At:
http:
[//www.libstudy.hawaii.edu/manicas/pdf_files/pub/Realist%20Metatheory.pdf](http://www.libstudy.hawaii.edu/manicas/pdf_files/pub/Realist%20Metatheory.pdf)
- McMullin, E. (1970), "The History and Philosophy of Science: A Taxonomy", In R. H. Stuewer (Ed.), *Historical and Philosophical Perspectives of Science*, Minneapolis: University of Minneapolis Press.
- Morrow, E. (2010a (Accessed)), "Varieties- of –Metatheory", Available at:
http:
[//www.ualberta.ca/~rmorrow/Resources/Forms%20of%20Metatheory.pdf](http://www.ualberta.ca/~rmorrow/Resources/Forms%20of%20Metatheory.pdf)
- Morrow, E. (2010b (Accessed)), "Humanities VS. Social Sciences", Available at:
http:
[//www.ualberta.ca/~rmorrow/Resources/Humanities%20vs%20Soc%20Sci%20copy.pdf](http://www.ualberta.ca/~rmorrow/Resources/Humanities%20vs%20Soc%20Sci%20copy.pdf)
- Ritzer, G. (1975), *Sociology: A Multiple Paradigm Science*, Boston, NY: Allyn and Bacon.

- Ritzer, G. (1981), *Toward an Integrated Sociological Paradigm: The Search for an Exemplar and an Image of the Subject Matter*, Boston, NY: Allyn & Bacon.
- Ritzer, G. (1991). *Metatheorizing in Sociology*, Lexington, MA: Lexington Books.
- Ritzer, G. (Ed.) (1992), *Metatheorizing*, Newbury Park: MLA. Sage Publications.
- Ritzer, F. G. (2001). *Explorations in Social Theory: From Metatheorizing to Rationalization*, Sage Publications Ltd; 1 edition, June 1.
- Ritzer, G.; Zhao, S. & Murphy, J. (2006), "Metatheory in Sociology the Basic Parameters and the Potential Contributions of Postmodernism", In Jonathan H. Turner (Ed.), *Handbook of Sociological Theory*, Handbooks of Sociology and Social Research, Springer.
- Ritzer, G. (2010 (Accessed)), "Metatheory", Available at: http://en.wikipedia.org/wiki/Social_sciences#cite_ref-issues_1-0.
- Sayer, A. (2000), *Realism and Social Science*, London: Routledge.
- Sayer, A. (2004), "Foreword: Why Critical Realism?," In S. Ackroyd and S. Fleetwood (Eds.), *Critical Realist Applications in Organisation and Management Studies*, London: Routledge.
- Sousa, F. J. (2010), "Meta- Theories in Research: Positivism, Postmodernism, and Critical Realism", Available at SSRN: <http://ssrn.com/abstract=1594098>
- Taylor, C. (1985), *Philosophy and the Human Sciences: Philosophical Papers 2*, New York, NY: Cambridge University Press.
- Wikipedia: Humanities/social sciences, At:
<http://en.wikipedia.org/wiki/Humanities> And <http://www.concisebeosubmissions.com/info/sample2.pdf>